

صفویه

« از تخت پوست درویشی تا تخت شهریاری »

در نتیجه تطبیق روایات مختلف ترکی و عربی و فارسی درباره تبعید دوازده ساله جنید از ایران به خارج آذربایجان و توافق میان مطالب آنها معلوم میشود که بزرگترین فعالیت تبلیغی پس از دوره ارشاد شیخ صفی‌الدین و خواجه علی، در عهد جنید صورت گرفته و کسانی که در سراسر آسیای صغیر و سواحل رود فرات تا حلب و ساحل اسکندرونه از فیض دلالت او بهره بردند در مرحله فداکاری و پایداری و جان نثاری مظهر نصیریهای جبال حلب بوده‌اند و خلفائی که حلقه ارتباط میان شیخ صفوی و مریدانش بودند این آتش اعتقاد و خدمتگزاری را تا درجه فداکاری تند و تیز میگرداند.

در غیاب جنید از اردبیل، جعفر پسر خواجه علی و برادر ابراهیم از طرف جهان‌نشا قراقریونلو بجای جنید به تولیت بقعه صفی و مقام شیخی سلسله منصوب شده بود. اما در حقیقت از هشتصد و پنجاه و دو تا هشتصد و شصت و دو حوزة ارشاد سلسله صفویه به دو منطقه شرقی و غربی تقسیم شده بود. در قسمت شرقی شیخ جعفر پیشوای شناخته شده از طرف سلطان وقت بود و در سوی مغرب جنید به کوشش و پشت کار خود در عرصه‌ای که میان دریای سیاه و دریای مدیترانه ورود دجله و فرات گسترده بود به توسعه قلمرو نفوذ سلسله صفویه میپرداخت و در میان قبایل ترک و کرد و تازی این منطقه عناصر فداکاری را تربیت کرد که بعدها اساس سلطنت صفویه را استوار ساختند.

شیخ جعفر صفوی که به «صدری علوی» موصوف بود در حوزة شرقی بر منوال مشایخ دیگر فرقه صفویه عمل میکرد و از او چیزی که دلالت بر تحول ادعا یا تغییر کیفیت دعوت بکند دیده یا شنیده نمیشد. در صورتیکه شیخ جنید در قسمت حوزة ادعا تاجائی پیشرفته بود که با مشمشیان و نصیریان نیز سرسازگاری داشت.

عجیب است که سلسله صفویه بعدها این دوره ریاست جعفر را ابتداً به حساب دوران ارشاد طایفه خود نیاوردند و در طومار سلسله ارشاد بطور مستقیم خرقة از ابراهیم به جنید میرسد و برای شیخ جعفر هیچ حقی قائل نشده‌اند.

ترتیب قسمت علیای سلسله طریقت در رشته کواکبی نیز بر همان منوال صفویه ایران است ولی بعد از ابراهیم بن علی بجای جنید، ابویحیی محمد بن ابراهیم رانام برده‌اند که طریقت را بواسطه شیخ باکیر که او هم در بیت المقدس مدفون است از ابراهیم سبئی و

اوازخواجه سلطان علی فرا گرفته بود و بعد ها رشته ارتباط میان صفویه ایران و حلب با مرور زمان و تحول وضع عقاید دو طرف سست گشت و کواکبی ها حنفی مذهب شدند در صورتیکه صفویه ایران از حیدر بیعد غالباً امامی مذهب بودند.

نکته‌ای که در این مورد باید به یاد آورد این است که از دشت موغان و ساحل گشتاسفی یا ناحیه دریاکنار آستارا و لنکران و طالش تا کوهستان انطاکیه یا دربند کیلیکیه، قبایل کرده‌ها در دامنه کوه‌هایی که منبع و مجرای دورود دجله و فرات را از یکدیگر جدا میسازد، پراکنده میزیسته‌اند و بعدها از قرن پنجم هجری بعد طوایف غزهم در پیرامون این منطقه رحل اقامت افکندند و تار و زنگاری که امیر تیمور به آسیای صغیر و شام رفت عنصرتنفيذ منطقه کردها بودند، ایوبیان و ممالیک ایشان به کمک همین کردها توانستند صلیبیان را پس از دوست سال توقف و تسلط، از ساحل شام برانند.

در صورتیکه، اصالت کردی‌خاندان صفوی را بپذیریم این مشکل برای ما حل می‌شود که چرا صفویه همواره در این امتداد از طرفداری و هواخواهی قبایل برخوردار بوده‌اند و چرا خواجه علی سیاه‌پوش از امیر تیمور درخواست آزادی قبایلی را کرد که از اقامتگاه خود آنان را بسوی ترکستان میبرد و بالاخره سر توجّه ابراهیم و جنید بدان سو سیر در این امتداد آشکار می‌گردد.

چنانکه اشاره شد وجود محلی در ناحیه کلز حلب به نام عشیره بسنجیان ممکن است ما را بدین نکته متوجه سازد که در میان این «بسنجیان» و آن «سنجان کردی» که در نسب شیخ زاهد گیلانی و شیخ صفی‌الدین اردبیلی وارد بوده اشتراک موضوع و مفهومی ممکن است وجود داشته باشد و آن لشکر کردی که به رهبری یکی از اخلاف ابراهیم ادهم بدشت موغان وارد بیل آمده بود شامل طایفه‌ای بوده است از اکراد نواحی حلب که این بسنجیان و آن سنجان هر دو مشتق از آن اصل نامعلوم باشند.

در این صورت میتوان استنباط کرد که ریشه ارتباط عشیره‌ای در میان طوایف کرد مقیم گشتاسفی و کلخوران اردبیل با سکنه ناحیه کلز حلب وجود داشته و جنید وقتی از آذربایجان سرخورده و ناگزیر می‌شود بدانجا رو می‌آورد و همانطور که شیخ محمد بن اویس اردبیلی برادرزن او هم پیش از جنید از اردبیل به حلب می‌رود و جنید با خواهر او بعداً ازدواج می‌کند.

شاید اگر مخالفت قضات چهارمذهب و فقهای حلب و حاکم ایالت با جنید پیش نمی‌آمد و او می‌توانست مدتی دیگر را به گسترش دعوت خود در آن نواحی بپردازد و با ممالیک مصر ارتباط مستقیم مییافت ممکن بود ورق تاریخ بر گردد و نهضت سیاسی و مذهبی صفویه بجای لاهیجان و اردبیل از دربند کیلیکیه و حلب آغاز گردد و سراسر آسیای صغیر تا کنار دریای سیاه را فرا گیرد و آنگاه بجای شاه سلیم که از مغرب بسوی مشرق آمد اولاد سلطان جنید راه مشرق را در پیش می‌گرفتند و در چالدران بجای آنکه سلیم بر خطایی غلبه کند، صفویه بر آق قویونلو یا دیگری پیروز می‌شدند.

علاوه بر کردان یزیدی و شافعی که در نواحی حلب وجود داشتند و بر سر ریاست

برطوایف منطقه باید یکدیگر رقابت میورزیدند و وجود نصیریه‌های محلی که باید آنها را همچون مارونیه‌های لبنان از اخلاف جراحیه یا «مرد» های مهاجر ایرانی دانست، این خود قرینه است که کردان علی‌اللهی یا اهل حق نیز در آن منطقه میزیسته‌اند. از شهر حلب تا لاذقیه و طرابلس و انطاکیه و از طرف شمال تا ساحل ادالیه و قسمتهای داخلی اناطولی هنوز محل زیست و زندگانی مردم دلیری است که به علی ارادت فوق‌العاده دارند و بهمین مناسبت وقتی فرانسویان بعد از جنگ جهانی اول خواستند در این منطقه یک حکومت خودمختاری جهت این اقلیت مذهبی ناحیه تأسیس کنند، مردم برای مملکت و ملیت و مذهب خود نام «علوی» را انتخاب کردند و هم اینک در تشکیلات جمهوری سوریه ناحیه به جبل علویین معروف است. کوههایی که جنید و یارانش از کلس بدانها پناه برده بودند در همین منطقه بوده است و نصیریان مقیم ناحیه در مسأله توجه به حب علی با مشعشعیان خوزستان که جنید داعی عقیده مذهبی ایشان شناخته میشد بیش از فرقه‌های دیگر اسلامی نزدیکی عقیده داشتند.

شاید جرثومه اصلی تشیع خاندان شیخ صفی که مدتی دراز را در زیر قشر شافعیگری در ایران و حنفیگری در حلب مستور بوده ریشه بسیار کهنی در میان کردان سنجایی مهاجر داشته و اگر عشیره کرد سنجایی را مانند برخی از پژوهندگان معاصر شکسته و تغییر یافته لفظ سنجایی دیرین شماریم میتوانیم آنان را وارث اعتقاد دیرین ایشان در دوستی علی به حساب آوریم.

مؤلف متمصب عالم آرای امینی که در قضاوت خود راجع به اسباب پیشرفت صفویه خالی از بغض و عناد نیست، مردم روم را که نسبت به صفویه اطاعت بیش از حد و مغرط داشتند «جماعت کج خیال» و «جهال» مینامد و این اطاعت کور کورانه را محرک اصلی حیدر و پسرش در مزید ادعا می‌شمارد و آنگاه از مردم طالش و سیاهکوه و مهاجرین ترک مقیم اردبیل نیز با صفات ناپسندیده «آبی جامه» و «نگون طالع» سخن میگوید و صوفیان را که از اطراف روم به خدمت شیخزادگان رو آورده بودند و در جنگها عامل مهم پیشرفت و پیروزی ایشان بودند «صوفیان کافر اخلاف رومی» یاد میکند.

وسعت دامنه پیشرفت طریقت صفویه در قلمرو آسیای صغیر پیش از قیام شاه اسماعیل به میزانی رسیده بود که جز نیروی دولت مرکزی عثمانی هیچ قدرت دیگری در آن منطقه با آن نمیتوانست روبرو شود راهی که جنید از جنگجویی و مبارزه در پیش گرفته بود سلطان حیدر نیز در پیش گرفت و بسر نوشت او دچار شد. با وجود آنستایی که حیدر با خاندان آق قویونلو داشت امرای آق قویونلو بلندپروازی و سلطنت طلبی را از او تحمل نیارسفتند کرد در نتیجه پسر او سلطان علی نیز در کوشش و چالش شریک ناکامی پدر و جدش شد دسته‌های صوفیان که در رکاب جنید و حیدر و علی در جنگ کار آزموده شده بودند در پیرامون اسماعیل پسر کوچک حیدر گرد آمدند و او را از مسند درویشی به تخت پادشاهی جدمادریش اوزون حسن رسانیدند.

راجع به قدرت مریدان صفویه در قلمرو آسیای صغیر از پیش چنین پنداشته میشد که میزان فعالیت آنها منحصر بر طوایفی بوده که بعداً در رکاب شاه اسماعیل شمشیر زدند و صفویه را به مقام سلطنت رسانیدند و اساس این طرفداری را مربوط به واسطتی میدانستند که خواجه علی

سپاه پوش پیش امیر تیمور کرد و برای آنها برات آزادی گرفت که در هر جا بخواهند بمانند و کسی مزاحم حال آنها نشود. ولی با توجه به آنچه گفته شد معلوم میشود که پیش از خواجه علی نیز در عهد پدر و جدش اکابر روم و مردم آن مرز و بوم نسبت به شیخ صفی ارادت میورزیده اند، و بنا بر این توسط خواجه علی برای استخلاص آنان در حقیقت خدمتی بوده که به مریدان خانواده خود کرده بود. بنا بدستور تیمور برای آزادی اقامت و انتقال آنها در قلمرو منظور، مزایای خاصی پیش بینی شد و پادشاهان عثمانی از تحمیل هر گونه باج و خراجی بر اینان ممنوع شدند. این امتیاز و حق شناسی نسبت به مرشد سلسله صفویه رشته ارادت را در میان مریدان این خانواده و مشایخ طوری استحکام بخشیده بود که نهضت شاه اسماعیل وقتی صورت عمل بخود گرفت که خلفای روم به او وعده کامیابی و اطمینان موقیبت دادند. دده محمد خلیفه روم در آن ناحیه قدرت نفوذی عجیب داشت و بعد از او شاهقلی نام که تربیت شده ارشاد او بود در صدد برآمد آسیای صغیر را به نام شاه اسماعیل قبضه کند. دولت عثمانی جنبش شاهقلی را جدی گرفت و در وقتی که شاه اسماعیل سرگرم حل و تسویه امور ولایات جنوبی و شرقی ایران بود انقلاب شاهقلی روم را فرا گرفت ولی عثمانیها برای سرکوبی آن همدستی و اتفاق عجیبی بخرج دادند تا آنکه شاهقلی مغلوب شد در تاریخ عثمانی شاهقلی را شیطان نقلی نام داده اند. توجه شاه اسماعیل به کارهای جنوب و شرق او را از اینکه بتواند کمکی به اصحاب خود در اناتولی برساند محروم داشت بدین ترتیب پس از شکست ستون نهضت صفوی در اناتولی، سلطان سلیم که تازه به سلطنت رسیده بود حکم قتل عام پیروان صفویه را در دست گرفت و بیش از چهل هزار مرد جنگی مجاهد فداکار مانند گوسفند سر برید، انسان وقتی به این غفلت شاه اسماعیل از حال مریدان اناتولی مینگرد و مسامحه او را درهم آهنکی با قانصوه پادشاه مصر و شام در جنگ مشترک با سلیم مینسجد عقیده پیدا میکند که شاه اسماعیل با همه شجاعت و استقامت و رشادتی که در او و سپاهیان بود از لطیفه تدبیر و سیاست تهی بود و فرصت قبلی را از دست داد تا وقتی شاه سلیم توانست بی دغدغه به سرحد ایران برسد و از بابت نهضت پشت سر خود برای تخریب و تحریک از هریمی آسوده باشد همانطور که بعداً از قبول نظر راهنمایی بعضی از سرداران قزلباش که از روی صلاح اندیشی او را به عدم مقابله با قشونی که از حیث شماره و وسیله کار بر لشکر او مزیت داشتند سر پیچید و بجای آنکه جنگ و گریز غیر مستقیم را تعقیب کند با شمشیر و تیرو کمان و نیزه در برابر لشکری قد برافراشت که بیست و چهار هزار قبضه توپ و تفنگ در اختیار داشت و در نتیجه مغلوب شد. مسامحه بعدی او در کمک به پادشاه شوربخت مصری که به حمایت جانب او با سلطان سلیم در آویخته بود و اشتغال بفتح گرجستان و دوری از عرصه نبرد در حوزه قرات به سلطان سلیم مجال آن را داد که قانصوه را بکشد و شام و مصر را بکشد و دوستان و طرفداران شاه اسماعیل را از حدود حلب بیرون کند. در صورتیکه استفاده از موقع در حین مقابله ترکان با مصریها و حمله به اناتولی و سواحل رود فرات ممکن بود ورق را برگرداند و یار دیگر سپاه مالیک مصری همچون عصر بایزید بالشکر عثمانی غلبه کند. در جنگی که میان قایقهای پادشاه مصر با بایزیدخان در گرفت، مرشد طریقه اردبیلیه در حلب یعنی ابویحیی کواکبی همت خود را بدرقه راه لشکر مصری کرد و آنان غلبه کردند. حال اگر مرشد بزرگ اردبیلیان شجاعت و رشادت

و نیروی جنگی خود را در کنار نیروی مصری بکار می‌انداخت به امید نبود که شکست چالدران یکسال بعد در بستان و مرعش و حلب جبران شود.

شور و شغف مریدان او در جان‌نثاری بدرجه‌ای بود که اگر کسی نام وی را بی‌ادب بر زبان می‌آورد دهان او را بامشت یا سلاح فرو می‌بستند. داستان مرد ایرانی که در حلب چون واعظ معروف به ملای عرب را بر منبر دید که از شاه اسمعیل در مسجد بدمی گوید شمشیر کشید و بر او حمله کرد و در نتیجه دخالت طرفداران ملای عرب کشته شد ولی درس عبرتی برای کسانی شد که در معرفت میزان نفوذ مرشد در دل مرید تردیدی داشتند.

پیش از اینکه سلطان سلیم بر قانصوه غلبه کند در شهر حلب و حوالی آن گروهی از هواخواهان اولاد شیخ صفی و شیخ جنید بسرمی‌بردند و پس از اینکه سلیم از کسار شام و مصر فراغت یافت همه را ناگزیر از جلای وطن کرد و آنان را بسواحل دریای سیاه و دریای مرمره تبعید کرد. تقویتی که از فرقه‌های صوفی مولوی و بکتاشی و قادری و نقشبندی در قلمرو حکومت آل عثمان میشد گویی بدین قصد بود که برای ارواح آزوده و رنج دیده صوفیان روم که در راه شاه اسمعیل از بذل‌جان دریغ نورزیده بودند تکیه‌گاهی تازه و پناهگاهی در خارج از مرکز اردبیل و خا نواده شیخ صفی بوجود آورند. ساختن تکیه مخصوص برای مولویه در همان کلس که مرکز دعوت شیخ جنید بود و یا توسعه دامنه نفوذ سران بکتاشی در داخل قشون و نظام ینکچری و اعطای حق تاج بخشی و کمر بندی سلطنت بمران مولویه را باید عکس‌العمل نفوذی دانست که صوفیان صفویه در داخل و خارج ایران بدست آورده بودند. عجب است که بکتاشیها با تشکیلات و ترتیباتی مشابه صفویه و حیدریها بیش از دسته‌های دیگر بچلب طرفداران پراکنده و وحشت زده صفویه در عراق و دیار بکر و کردستان و اناتولی موفق شدند بکتاشیها در آذربایجان خود جهت جلب توجه اینان حتی در استفاده از آثار شیخ صفوی و شاه اسمعیل دریغ نمی‌ورزیدند. با اینهمه قدرت شمشیر آل عثمان و سیصد سال تبلیغات توأم با جبر و فشار نتوانست خاطر آن تملق شدید و ایمان مطلق به دودمان شیخ صفی را از یاد مردم آن حدود ببرد چنانکه هنوز در شمال عراق و سوریه و قسمتهای شرقی و مرکزی اناتولی کسانی دیده میشوند که در زیر عنوان قزلباش و صارلوشبک و حیدری و کاکائی یادگارهای از روزگار گذشته را نگاه داشته‌اند. شبکه‌دار مجالس ذکر خود هنوز «بویرق» شیخ صفی را می‌خوانند و اشعار ترکی شاه اسمعیل مانند ادبیات فلکور و رد زبان مردم آناتولی است و کاکائیها و علی‌اللهیها نام شیخ صفی‌الدین یا سلطان‌الاولیا اسحق اردبیلی را زیر نام «سلطان‌سهاک» به احترام فراوان یاد میکنند. غلبه تدریجی مذهب امامیه در ایران بر طریق صفویه که آب و رنگ غلو داشت و انحطاط مندرج قبایل نه گانه دلیر قزلباش در قبال امتیازات طائفه ساختگی شاهسون و اصرار فقهای بزرگ عهد شاه عباس ثانی و شاه سلیمان در تطبیق موازین شرعی بر کلیه امور جاری حنائی خلفا و قزلباشهای صفوی را در دربار صفویه بی‌رنگ کرد چنانکه امروز در میان فرقه‌های متصوف ایران حتی نمونه کوچکی از تشکیلات صوفیان صفوی بچشم نمی‌رسد و تنها اسم بی‌سمای «حیدری» در قبال «نعمتی» باقی مانده و روزگاری است که نفوذ معنوی در شهرها به دست حیدریان صفوی طریقت بود و اسم قزلباش حتی از سیاق عادی زبان خارج شده است، در

صورتیکه در عراق و شرق ترکیه و افغانستان و هندوستان روح قزلباشی هنوز زنده و در کار است . شاه اسمعیل در جنگی که با الوند میرزای آق قویونلو کرد و او را مغلوب و تبریز را بدست آورد مستظفر بهفت هزار قزلباش شمشیرزن بود که غالب آنها از تر کمانان بازگشته از روم و شام بودند و معدودی از مردم طالش و قرا باغ و قراچه داغ نیز در آن میان بودند . اسامی روملو و شاملو و استاجلو و افشار و ورسق و قاجار و ذوالقدر و قراملو و تکلو و بهارلو ، برای تسمیه طوایف معروف قزلباش ، حکایت از اصل و تبار و محل سکونت قبلی ایشان می کند و همه در اصل به طوایف غزی برمیگردند که در قرن پنجم هجری از راه فلات ایران به آسیای صغیر و شام رهسپار شدند و در چراگاههای پیرامون مجرای فرات و دجله و دامنه کوههای کیلیکیه و اناطولی رخت اقامت افکندند . صفات روملو و شاملو و قراملو و تکلو و بهارلو و استاجلو به نامهای اماکنی شاید برمیگردند که ایفان از آنجا آمده بودند . تنها افشار و بیات در آن زمان حافظ نام قدیمی غزی خود بوده اند و در کیفیت تسمیه و تشکیل طایفه قاجار ، جای بحث و مناقشه باقی است . زیرا قاجارها چون برای خود در تشکیلات قزلباش مهاجر از مغرب به مشرق اصل ثابت غزی و ترکمانی قدیم سراغ نداشتند ، در پی نام قراچار لویان مغولی بی ربط و موهوم رفته اند و برعکس خط سیری که از شام به آذربایجان داشته اند در رکاب امیر تیمور از ترکستان به مغرب سیر خیالی نموده اند . طایفه ورسق که در دربند کیلیکیه بسر میبردند و شیخ جنید برای دیدار ایشان مخصوصاً به آنجا رهسپار شده بود معلوم نیست پس از نقل مکان به ایران با تغییر اسم و رسم در کدام یک از طوایف قزلباش منحل شده اند چنانکه در اصل هم نمی توان دریافت که ورسق از ترکیب یا تغییر اسم کدام یک از طوایف بیست و چهارگانه غزمهاجر بوجود آمده بود . از طوایف معروف هفتگانه قزلباش که پایه گذار سلطنت صفوی بودند شاملو و روملو و استاجلو و تکلو که بیش از دیگران فداکاری کردند سرانجام بجائی رسیدند و تنها شاملوها بیش از یکصد سال در هرات متعهدکار بیکلریکی آنجا بطور توارث بودند که در آن میان چهره های معروفی از ایشان در تاریخ سده دهم و یازدهم هجری ما نند در میش خان و حسن خان و عباسقلی خان ثبت شده است . اما افشارها و قاجارها بمدای سقوط صفویه توانستند به سلطنت ایران دست یابند افشارها با جلوس نادر از آئین قزلباشی موروث نیاکان چشم پوشیدند و در صدد ایجاد همزیستی با ترکان عثمانی از حیث سیاست و عقاید مذهبی برآمدند و در حقیقت نسبت به احاق دیرین مرشدان صفوی خویش خیانت کردند اما قاجارها که عقب افتاده ترین طوایف مهاجر قزلباش بودند پس از فتنه افغانه نسبت به دودمان صفویه در روزگار سقوط و پریشانی اظهار علاقه کردند و آقامحمدخان قاجار با وجودیکه پس از مرگ کریم خان سلطان عملی مملکت بود از احراز لقب سلطنت به احترام دودمان صفویه خودداری میکرد و تا مدتی شاید در صدد بود همچون کریم خان که خود را نایب و وکیل مرتضی میرزای ملقب به شاه اسمعیل میدانست او نیز از طرف یک شاهزاده صفوی محمد نام و کالت و نیابت کند ولی تحول شرایط و اوضاع او را و ادار کرد که در ۱۲۰۹ عنوان پادشاهی اختیار کند و طومار هوس ارجاع سلطنت بخاندان صفویه را بر بندد .

همانطور که ایران صدر اسلام تا عصر ایلمغار مغول در حقیقت دنباله رو ایران ساسانی

محسوب میشود و حکومت خلفا با وجود شالوده استوار دینی جداگانه و اتکاب مبنایی کتاب و سنت رسول باز در اصول سیاست و جهانداری متکی به میراثهای عصر ساسانی بود، حکومت ایران بعد از سقوط صفویه نیز دنباله رو حکومت ایران صفوی بوده است.

صفویه همان کاری را که ساسانیان از تشکیل و ترکیب حکومت واحد مرکزی انجام داده بودند انجام دادند و ایرانی بوجود آوردند که از حیث نظم و نسق و تمرکز و قدرت و سیاست داخلی و خارجی نظیر شاهنشاهی ساسانی بود. در ایران صفوی هر موضوعی قرینه‌ای از عهد ساسانی دارد و شاید تشکیل دسته ساسانی در قرن سوم و چهارم هجری برای جلب مساعدت و ترحم مردم از طرف عناصری سودجو بی شباهت به تشکیل دسته‌های نواب در هند نباشد که به صرف انتساب به دودمان صفوی خود را مورد احترام امرا و مسلمانان هند قرار میدادند.

همانطور که حکومت اسلامی متدرجاً به اوضاع و احوال ایران عهد ساسانی رنگ و آب تازه داد، ایران عهد صفوی نیز از دوره قاجاریه بدینطرف با تمامی و برخورد با تمدن مغرب زمین واخذ ورد و جلب و دفع مواد و موضوعات مختلفی متدرجاً تغییر صورت و کیفیت داده و وضع تازه‌ای پیدا کرده است که در حقیقت اعلام مشروطه را باید پایان آن عهد دانست. تنها يك امر مهمی را باید در نظر داشت که حکومت صفویه از انجام آن دریغ ورزید و آن تجدید عنوان و احیای اسم و رسم شاهنشاهی ساسانی بود. پادشاهان صفوی به جهاتی که شرح آن بطول می‌انجامد از احراز عنوان شاه شاهان خوداری کردند و بهمان کلمه «شاه» در مقدمه اسم خود با سلطان اکتفا ورزیدند و در سکه‌ها و القاب آنها در روی کتیبه‌ها جز «السلطان شاه فلان» چیز دیگری دیده نمی‌شد تا آنکه نادر قلی افشار در موقع اعلام سلطنت خویش در ۱۱۴۸ به احترام صفویه کلمه شاه را از اول به آخر اسم برد و خود را السلطان نادر شاه خواند. ولی پس از فتح هندوستان که خود را شاه شاهان در هند و بخارا و خوارزم یافت، پس از هزار و صد و اندی سال که از سقوط یزدگرد سوم میگذشت، برای نخستین بار در دهلی هند سکه «شاهنشاهی» زد و لقب «شاهنشاه» را بر عناوین خود افزود. در سؤالی که عبدالله سویدی نماینده مذهبی اعزامی از بغداد، در نجف اشرف از نادر کرده بود احوال داده است که چون من امروز سرور پادشاهان هند و بخارا و خوارزم هستم لذا خود را شاه شاهان میدانم.

نادر با این اقدام خود در دنباله سلطنت صفوی این يك تقیصه را که صفویه در تجدید شاهنشاهی ساسانی بجا گذارده بودند تکمیل کرد و زمینه فراهم آورد که قاجاریه از فتحملی شاه بیعد در سکه و عنوان و القاب سلطنت خود این اصطلاح باستانی را بکار برند و اینکه آقا محمدخان و پیش از او محمد حسن خان و کریم خان را از اختیار مضاف الیه «شاه» در دنبال اسم دریغ ورزیدند همانا به پاس حرمت خاندان صفوی بود که شاهی را حق آنها میدانستند و در ظاهر جوایب صاحب حقی بودند که حق را بدو سپارند، از فتحملی شاه بیعد این خاطر هم محو شد ولی باز به احترام صفویه کلمه شاه در پی اسم پادشاه برده می‌شد تا تقدم مقام صفوی محفوظ بماند. مانند محمد شاه و مظفرالدین شاه و غیره.

خلاصه‌ای از این مقاله، بصورت سخنرانی در انجمن ایران و آمریکا (در اصفهان)

توسط نویسنده ایراد شده است.